

اخبار حوادث

کشته شدن شاهد یک درگیری خونین در سیرجان

جوان سیرجانی که شاهد یک نزاع دسته‌جمعی بین دو گروه جوان در قهوه‌خانه بود با شلیک گلوله از پای درآمد.

محمدرضا ایران‌نژاد فرمانده انتظامی سیرجان گفت: درگیری دسته‌جمعی بین دو گروه جوان در یک قهوه‌خانه در سیرجان، امیرحسین رضوانی جوان سیرجانی را از پای درآورد و وی با ضرب گلوله اسلحه‌شکاری کشته‌شد. فرمانده انتظامی سیرجان افزود: پس از درگیری، مأموران انتظامی در محل حاضر شدند و ۶ تن از عوامل نزاع دستگیر شدند و تحقیقات و جزئیات پرونده تا اعلام نتیجه قطعی در حال بررسی است. گفتنی است بنا به گفته مردم و شاهدان عینی، مقتول در صحنه نزاع نبوده بلکه تماشاگر این نزاع دسته‌جمعی بود که بر اثر شلیک گلوله تفنگ‌شکاری به‌قتل می‌رسد.

■ ■ ■

زن سندانجی کباب‌شد

زن جوانی که در شهرستان سندانج بر اثر آتش کباب به شدت سوخته‌بود پس از انتقال به تهران در بیمارستان جان باخت. ساعت ۲۵:۱۰ صبح سه‌شنبه گذشته مأموران کلانتری ۱۴۵ ونک از مرگ مشکوک زن جوانی در بیمارستان شهید مطهری با خبر و راهی محل شدند. مأموران در بیمارستان باجسد زن ۳۰ساله‌ای روبه‌رو شدند که بر اثر سوختگی شدید فوت کرده‌بود. بررسی‌ها حکایت از این داشت زن جوان چند روز قبل در شهرستان سندانج هنگام درست کردن کباب لباس هایش آتش گرفته و به شدت سوخته است. پس از حادثه پیکر سوخته شده این زن برای درمان به تهران منتقل می‌شود، اما در نهایت صبح روز سه‌شنبه بر اثر شدت سوختگی به کام مرگ می‌رود. همزمان با ادامه تحقیقات درباره این حادثه جسد زن جوان به دستور بازپرس ویژه قتل داسرای امور جنایی تهران برای انجام آزمایش‌های لازم به پزشکی قانونی فرستاده‌شد.

■ ■ ■

جسد مقنی گر مساری پیدا‌شد

جسد مقنی ۵۰ساله‌ای که چهار روز قبل در چاه کشاورزی اطراف روستای نورالدین گر مسار سقوط کرده‌بود، پیدا‌شد. عباس قندالی مدیر سازمان آتش نشانی و خدمات ایمنی شهر داری گر مسار گفت: این مقنی که از اتباع افغانی است، ۴ روز پیش در این چاه بیش از ۲۶ متری سقوط کرد و ی گفت: به علت عتق زیاد چاه و ریزش دیواره آن پیدا شدن جسد وی در همان روز میسر نشد. به گفته قندالی، با تلاش چهار روزه مأموران آتش نشانی و هلال احمر، دیروز پیکر بی جان این مقنی پیدا و تحویل مراجع قانونی شد.

■ ■ ■

پایان وحشت آفرینی‌های زورگیر مسلح در نیکشهر

با تلاش پلیس آگاهی شهرستان نیکشهر زورگیر مسلح دستگیر شد. سرهنگ غلام‌رضایی، رئیس پلیس شهرستان نیکشهر گفت: در پی گزارش یک زورگیری مسلحانه در یکی از روستاهای حوزه استحفاظی شهرستان نیکشهر، با توجه به حساسیت موضوع تیمی از پلیس آگاهی برای بررسی موضوع وارد عمل شد. وی افزود: در بررسی اظهارات مالباخته که متصدی یک مغازه سوپرمارکت است مشخص شد ۳ رنشین جوان یک دستگاه پژو ۴۰۵ فاقد پلاک با تهدید یک قبضه کلت کمری مبلغ ۶۰۰ هزار ریال وجه نقد و یک دستگاه تلفن همراه هوشمند وی را زورگیری و با سرعت متواری شده‌است. رئیس پلیس شهرستان نیکشهر تصریح کرد: کارآگاهان پلیس آگاهی با توجه به اظهارات مالباخته و به سرخ‌های بدست آمده یکی از افراد زورگیر را شناسایی و با هماهنگی هماهنگی مقام قضائی دستگیر کردند. وی عنوان کرد: متهم جوان که فردی سابقه دار است در بازجویی‌های به عمل آمده به زورگیری باهمدست ۲ تن از دوستانش اعتراف کرد. بزوی خاطر نشان کرد: تحقیقات برای دستگیری همدستان متواری متهم و کشف دیگر جرائم احتمالی آنان ادامه دارد.

■ ■ ■

هوایپمای مسافربری در زمان فرود نصف شد

یک هوایپمای مسافربری هنگام فرود در یکی از فرودگاه‌های ایالت کارولینای جنوبی آمریکا عملاً فروپاشیده و دو تکه شد. این سانحه در شهر گرینویل رخ داد. هوایپمای Dassault Falcon ۵۰ هشتاد و پنج فروداز باند فرودگاه منحرف شده و عملاً به دو بخش تقسیم شد. دو خلبان هوایپما کشته شده و دو مسافر آن که یک زن و شوهر بودند و حالشان وخیم است، به بیمارستان رسانده شدند. این هوایپمای جت ۳موتوره دور پروازی است که می‌تواند از اقیانوس اطلس عبور کرده و بدون توقف فاصله بین سواحل عربی و شرقی آمریکا را پشت سر بگذارد.

■ ■ ■

هوایپمای مسافربری در زمان فرود نصف شد

یک هوایپمای مسافربری هنگام فرود در یکی از فرودگاه‌های ایالت کارولینای جنوبی آمریکا عملاً فروپاشیده و دو تکه شد. این سانحه در شهر گرینویل رخ داد. هوایپمای Dassault Falcon ۵۰ هشتاد و پنج فروداز باند فرودگاه منحرف شده و عملاً به دو بخش تقسیم شد. دو خلبان هوایپما کشته شده و دو مسافر آن که یک زن و شوهر بودند و حالشان وخیم است، به بیمارستان رسانده شدند. این هوایپمای جت ۳موتوره دور پروازی است که می‌تواند از اقیانوس اطلس عبور کرده و بدون توقف فاصله بین سواحل عربی و شرقی آمریکا را پشت سر بگذارد.

■ چرا؟! آنجا به من گفت آنقدر عاشق من بوده که به دروغ گفته در آلمان زندگی می‌کند و حالا باید همه تصور کنند در آلمان هستی.

چه منظوری داشت؟!؟

صادق بد دل بود. بارها شنیدم همسر دوست صمیمی اش خیانت کرده و او هم می‌ترسد چنین بلایی بر سرش بیاید.

واکنش شما چه بود؟

خواستم از خانه بیرون بیایم که زیر مشت و لگد گرفته شدم آنقدر من را کتک زد که بی‌هوش شدم بعد داد و فریاد راه انداختم. صادق گفت ز حمت نکش هیچکس صدايت را نمی شنود. راست می گفت آنجا یک خانه باغ بود من موبایلی نداشتم فقط گاهی بعد از کتک زدن مفصل من و کلی تهدید حتی کشتن پدر و مادرم جلوی واتس آپ برای پدر و مادرم نقش بازی می کردم که در آلمان هستم. یک زندگی جهنمی داشتم دوبار خودکشی کردم که زنده ماندم یعنی صادق نجاتم داد.

چطور فرار کردی؟

از وقتی خودکشی کردم صادق از زمان هایی که در خانه نبود به من دیازپام می خوراند بعد که می آمد سعی می کرد شوخی کند. شکی نداشتم دوستم دارد اما بیمار بود. او واقعا مهندس بود و کار مناسبی داشت اما بدبین بود. من گاهی دیازپام ها را نمی خوردم تا اینکه چند تاییدی دیازپام پنهان کردم و شب آخر در آب هندوانه‌ای که برای صادق درست کرده بودم حل کردم. می دانستم شاید تا شب فردایش بخوابد وقتی بی هوش شد کلید خانه را برداشتم آنقدر می ترسیدم که موبایلم را برنداشتم و بیرون دویدم محله ساکت بود با وحشت پیاده کلی راه رفتم تا به شلوغی رسیدم. خوشحال بودم آزاد شده ام وقتی اولین ساختمان پلیس را دیدم داخل رفتم و خواستم با پدر و مادرم در تهران تماس بگیرم.

■ خانواده شوهرت چه نقشی داشتند؟! گفتند بی اطلاع بودند و من باور کردم.

■ دیگر علاقه‌ای به صادق نداری؟ از او متنفرم. سخت ترین روزها را داشتم.

■ خانواده شوهرت چه نقشی داشتند؟! گفتند بی اطلاع بودند و من باور کردم.

■ دیگر علاقه‌ای به صادق نداری؟ از او متنفرم. سخت ترین روزها را داشتم.

■ خانواده شوهرت چه نقشی داشتند؟! گفتند بی اطلاع بودند و من باور کردم.

■ دیگر علاقه‌ای به صادق نداری؟ از او متنفرم. سخت ترین روزها را داشتم.

■ خانواده شوهرت چه نقشی داشتند؟! گفتند بی اطلاع بودند و من باور کردم.

■ دیگر علاقه‌ای به صادق نداری؟ از او متنفرم. سخت ترین روزها را داشتم.

■ خانواده شوهرت چه نقشی داشتند؟! گفتند بی اطلاع بودند و من باور کردم.

■ دیگر علاقه‌ای به صادق نداری؟ از او متنفرم. سخت ترین روزها را داشتم.

■ خانواده شوهرت چه نقشی داشتند؟! گفتند بی اطلاع بودند و من باور کردم.

■ دیگر علاقه‌ای به صادق نداری؟ از او متنفرم. سخت ترین روزها را داشتم.

■ خانواده شوهرت چه نقشی داشتند؟! گفتند بی اطلاع بودند و من باور کردم.

■ دیگر علاقه‌ای به صادق نداری؟ از او متنفرم. سخت ترین روزها را داشتم.

■ خانواده شوهرت چه نقشی داشتند؟! گفتند بی اطلاع بودند و من باور کردم.

■ دیگر علاقه‌ای به صادق نداری؟ از او متنفرم. سخت ترین روزها را داشتم.

■ خانواده شوهرت چه نقشی داشتند؟! گفتند بی اطلاع بودند و من باور کردم.

■ دیگر علاقه‌ای به صادق نداری؟ از او متنفرم. سخت ترین روزها را داشتم.

■ خانواده شوهرت چه نقشی داشتند؟! گفتند بی اطلاع بودند و من باور کردم.

من دانشجو بودم و در محافل دوستانم رفت و آمد داشتم تا اینکه پسردایی دوستم به نام نسرين به من معرفی شد. صادق خودش را مهندس برق و ساکن در آلمان معرفی کرد و خیلی با کلاس خوش و بش کرد.

اصلا فکر نمی کردم به او علاقه مند شوم اما در هفته های بعدی شنیدم او در آلمان زندگی می کند و به دنبال دختری مناسب برای ازدواج است اینکه قرعه به نام من افتاد از بدشأنسی ام بود.

عاشق هم شدیدی؟!؟

ابتدا عشقی در میان نبود یک آشنایی ساده اما صادق زبان چرب و نرمی داشت ابراز علاقه اش هم خاص بود طوری که تصور کردم او تنها مردی است که من می توانم دوستش داشته باشم.

پس عاشق شدیدی؟

بله. عاشق صادق بودم.

رفتن به آلمان مهم نبود؟!؟

دروغ نگویم خیلی مهم بود، حتی از علاقه من به صادق مهم تر بود و همین هم باعث شد زندگی مان طوفانی شود.

صادق حساس شده بود؟

در مراسم خواستگاری صادق فهمید خانواده من بیشتر روی زندگی او در آلمان متمرکز هستند نه خودش من را مقصر می دانست

چرا که می گفت تو عاشقم نبودى درحالی که من دوستش هم داشتم.

شرط در عقد نامه؟

بله، اصرار پدرم بود. او یک روز به من گفت که حرف های پدر صادق کمی با حرف های خودش متفاوت است بخاطر همین باید در عقدنامه شرط زندگی در آلمان درج شود.

صادق پذیرفت؟!؟

بله، بعدها فهمیدم علت خنده هایش چه بود؟! او می خندید و می گفت چه شرط جالبی بعد شانه بالا می انداخت و می گفت یک اتفاق معمولی زندگی باید شرط مهم باشد و بعد گفت چشم!

اصلا شک نکردی؟!؟

اصلا تا روزیکه من را به شهر کوچکی در نزدیکی شهر اصلی خودشان برد او می گفت باید یک خانه عجیب را قبل از سفر به آلمان به من نشان دهد وقتی داخل شدیم دیگر بیرون نیامدم و من را زندانی کرد.



معاینه در اختیار متخصصان پزشکی قانونی قرار گرفت و اعلام شد کبودی‌ها ناشی از ضرب و شتم بوده و برخی از کبودی‌ها کهنه و قدیمی هستند.

داماد در زندان

با توجه به اقدامات شوهر شکنجه‌گر رعنا با دستور بازپرس پرونده و با وثیقه قانونی صادق روانه زندان شد.

شرط رضایت

در حالیکه صادق یک هفته در زندان بسر می برد خانواده داماد برای گرفتن رضایت روانه خانه پدری رعنا شدند و نوعروس تنها شرط گذشت را طلاق و دریافت نیمی از مهریه عنوان شد و خانواده صادق که از رفتار پسرشان شوکه بودند و اقدامات او را ناشی از بیماری روحی و روانی می دانستند شرط را پذیرفتند.

گریه های داماد

صادق که برخلاف میل تن به طلاق داده بود با اشک در دادگاه خانواده تهران حاضر شد و با پرداخت نیمی از مهریه که نزدیک به ۲۰۰ میلیون تومان بود زیرحکم طلاق را امضا کرد.

گفتگو با نوعروس

رعنا خیلی خوشحال است و می گوید آزاد شدم الان می فهمم پرنده‌ها در قفس چه رنجی می کشند:

نحوه آشنایی ات با صادق؟

می دانم اشتباه بود اما حالا می بینم او با کسی که فراری اش داده است سر و سری دارد و حقش بود کتک بخورد.

زندگی در آلمان

پدر رعنا وقتی دید دامادش چنین ادعایی دارد با عصبانیت صادق را یک دروغگو و فریبکار معرفی کرد و گفت: ما تصور می کردیم دخترم با شوهرش در آلمان زندگی می کنند حتی در واتس آپ با آنها تماس تصویری داشتیم دخترم هم می گفت آلمان هستند و الان می بینم دخترم در یک شهر غریب زندانی بود. این مرد در دفتر چه ازدواج شرط زندگی در آلمان را امضا کرده و حالا بخاطر فریب در ازدواج از او شکایت داریم و خواستار طلاق دخترم نیز هستم. نوعروس هم با گریه گفت: من هر روز کتک می خوردم هر روز التماس می کردم هر روز دعامی کردم بهمیرم دو بار هم خودکشی کردم که صادق نجاتم داد. این مرد دیوانه است قرار بود در آلمان باشیم. اصلا مهمترین دلیل انتخاب صادق برای زندگی و رفتن به دانشگاه در آلمان بود من دانشجوی صنایع در تهران بودم و بخاطر صادق ترک تحصیل کردم و حالا هم شکایت دارم هم درخواست طلاق می کنم.

پزشکی قانونی

با دستور بازپرس پرونده رعنا برای

همه تصور می کردند رعنا و شوهرش در آلمان هستند

فرار نوعروس از زندان مرد شکنجه گر

گروه حوادث: زنی جوان که در خانه شوهر بدبین روزهای وحشتناکی را پشت سر گذاشته بود پایه فرار گذاشت.

این نوعروس که با دنیایی از امید با مرد موردعلاقه اش ازدواج کرده و از تهران به شهر غریبه‌ای رفته بود باور نمی کرد پای در زندان گذاشته است.

زن وحشت زده

چندی پیش زنی جوان که چهارم‌ای وحشت زده و نگران داشت خود را به نزد پلیس رساند و ملتسمانه کمک خواست.

رعنا ۲۲ ساله با گریه به افسر نگهبان گفت: در این شهر غریبم و موبایل هم ندارم. به خانواده‌ام زنگ بزید به اینجا بیاور. وی وقتی مطمئن شد افسر پلیس با پدر و مادر او در تهران تماس گرفته است و آنها قول داده اند با هوایپما خودشان را به این شهر برسانند، به گریه افتاد و گفت: ۳ ماهی می شود ازدواج کرده‌ام، شوهرم یک مهندس برق است و با وجود تحصیلاتش بسیار بدبین و سختگیر است.

رعنا ادامه داد: او من را زندانی کرده و حتی اجازه نمی‌داد از پنجره به بیرون خانه نگاه کنم. با هیچ کس رفت و آمد نداشتم حتی با خانواده شوهرم که در نزدیکی این شهر هستند من خسته‌ام و دیگر نمی‌خواهم با این مرد زورگو

خبر

مردی در دفتر خانه کشته شد

نقش عجیب آقای دکتر در یک قتل

گروه حوادث: درگیری مرد تحصیلکرده با فروشنده یک زمین در دفتر خانه با مرگ پایان گرفت.

بهمن ماه سال گذشته مأموران پلیس پایتخت از درگیری در یک دفتر ثبت اسناد رسمی باخبر و راهی محل شدند. در تحقیقات اولیه مشخص شد ۲ سال قبل مرد میانسالی به نام حمید به عنوان فروشنده به خاطر معامله قطعه زمینی در منطقه پاسداران با شخصی به نام رامین به عنوان خریدار اختلاف مالی پیدا کرده است. همچنین مشخص شد فروشنده که معلم نیز بود در انتقال سند مالکیت به خریدار طفره رفته و همین موضوع باعث درگیری بین آنها شده است و آن درگیری منجر به قتل صاحب دفتر ثبت اسناد شده است.

بدین ترتیب جسد مقتول در حالیکه از ناحیه سر به شدت دچار جراحت شده بود و پزشکی قانونی منتقل شد.

عامل قتل که در محل حضور داشت بازداشت و پرونده با موضوع قتل در اختیار

کارآگاهان اداره دهم پلیس قرار گرفت.

متهم در پلیس آگاهی تحت بازجویی قرار گرفت و با انکار جرمش گفت: در یکی از رشته‌های علوم انسانی مدرک دکتری گرفتم و مشغول کار شدم تا اینکه تصمیم گرفتم مبلغی از پس‌اندازم را که حاصل چند سال کار بود زمین بخرم. دو سال قبل از مقتول زمینی به متراژ ۲۵۰ متر خریدم اما در این مدت او برای انتقال سند کاری نکرد و همین باعث اختلاف و درگیری بین ما شد. این گذشت تا اینکه روز حادثه قرار بود مقتول کار انتقال سند را انجام دهد اما قبل از رفتن به دفتر خانه این بار با پسر مقتول درگیر شدم. اهمیتی ندادم و در همان دفتر خانه منتظر ماندم تا مقتول بیاید که بعد مطلع شدم صاحب دفتر خانه به خاطر اتفاقی که برایش افتاده بود به دفترش نمی‌آید. باور کنيد از قتل اطلاعی ندارم و نمی‌دانم چه کسی او را کشته است.

با انکارهای مرد جوان، وکیل مقتول به عنوان شاهد حادثه که روز حادثه در آنجا حضور داشت گفت: «زمان درگیری در محل

بودم که مقتول و متهم با هم درگیر شدند. در آن درگیری قصد میانجیگری داشتم که ناگهان خریدار با چاقو یک ضربه به مقتول زد و او از پله‌ها به پایین پرت شد و فوت کرد.» با اظهارات شاهد حادثه و رصد دوربین‌های مدار بسته متهم بالاخره لب به اعتراف گشود و گفت: «بعد از اینکه مقتول را با چاقو زخمی کردم از ترس به طبقه بالا رفتم و چاقو را داخل سطل آشغال انداختم. سپس برای رد گم کردن به دفتر خانه رفتم تا نشان دهم منتظر مقتول هستم.»

با اعتراف‌های متهم و بازسازی صحنه جرم پرونده بعد از صدور کیفرخواست به شعبه ۴ دادگاه کیفری یک استان تهران فرستاده شد و صبح دیروز روی میز هیئت قضایی همان شعبه به ریاست قاضی عبداللهی قرار گرفت.

با اعلام رسمیت جلسه، نماینده دادستان کیفرخواست را قرائت کرد سپس اولیای دم باقرار گرفتن در جایگاه درخواست قصاص کردند. در ادامه متهم در جایگاه قرار گرفت و با انکار قتل گفت: «با مقتول اختلاف ملکی